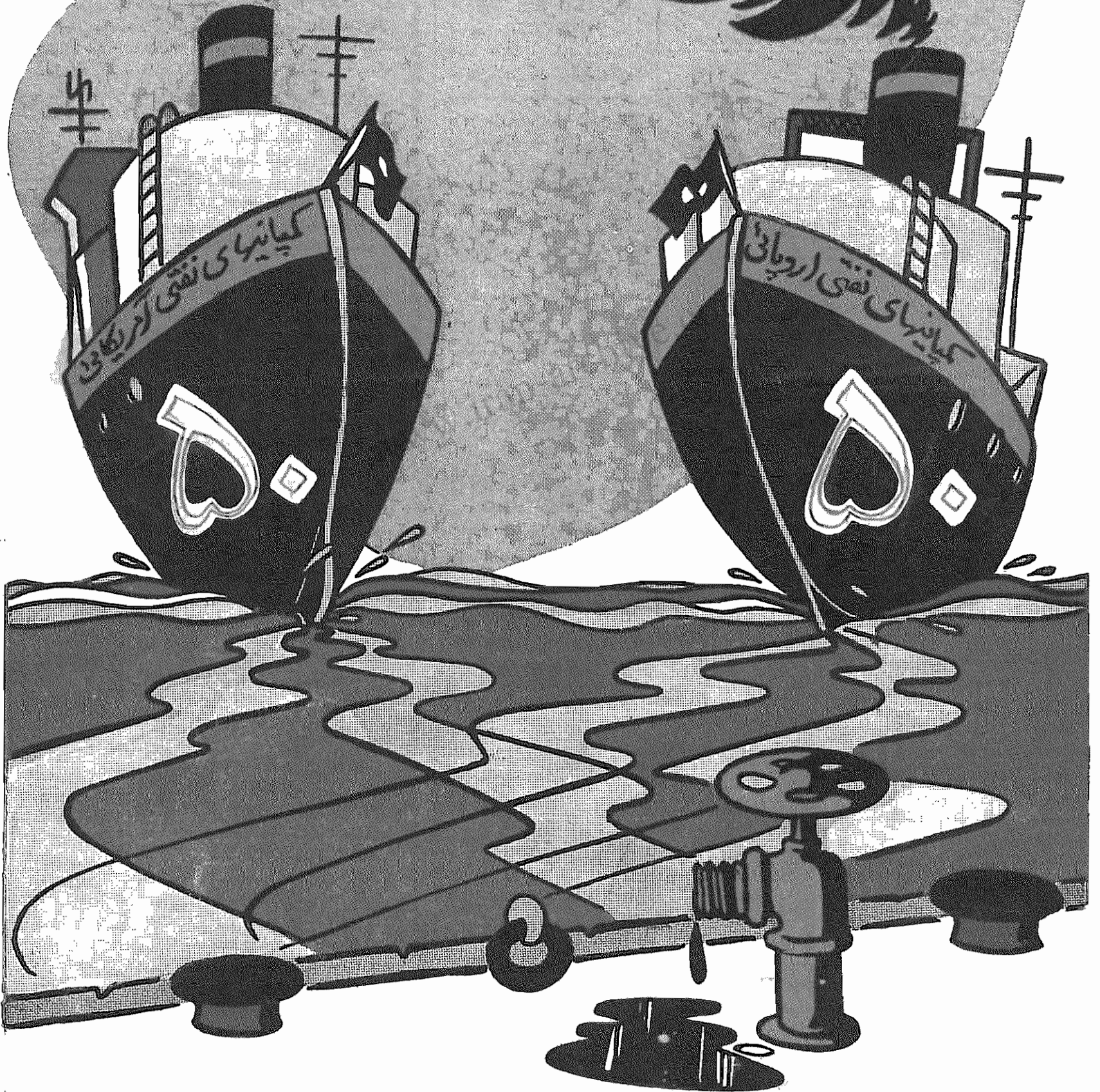


... در حالیکه کشورهای تولیدکننده نفت برای
از بین بردن تقسیم ظالمانه در آمد نفت و بالا بردن
حق السهم خود تلاش میکنند، کمپانیهای نفتی اصل
۵۰ - ۵۰ (!) را عادلانه (!) میدانند ... کیهان

تقریباً



اصلاً ۵۰ - ۵۰؟!



حقایقی از وضع بازار!

صبح روز پنجشنبه هفته گذشته کاکا برای انجام کاری بازار رفته بود. از چهارسوق کوچک که داشت رد میشد یکی از دوستان قدیمی از داخل مغازه اش بفرماید و کاکا مجبور شد کارشو ول کنه بره چند دقیقه ای پیش دوستش بشینه.

دوست کاکا ضمن احوالپرسی و چاق سلامتی ارد دو تا چایی دیشلمه داد اما هنوز شاگردش برای آوردن چایی از مغازه خارج نشده به د که مرد عینکی و لاغر اندامی که بعداً فهمیدم تو معاملات قماشه از فرود راه رسید و همینکه دوستم چشمش باون افتاد قبل از اونکه حتی جواب سلامش را بده پرسید: این هفته چند نفر؟

مرد تازه وارد فکری کرد و گفت: اگر فلانی و فلانی و فلانی شنبه نیان حجره، میشه گفت سی نفر. از شما چه پنهون کاکا اول نفهمید که منظور از جمله «این هفته چند نفر» چیه؟ مهمتر از اون وقتی فلانی و فلانی و فلانی که جمعا میشن سه نفر، روز شنبه نیان حجره به چه علت میشه گفت سی نفر؟ اما وقتی حرفهای دوستم با مرد عینکی ادامه پیدا کرد کاکا یواش یواش از فحواي کلاشون فهمید که منظور سؤال کننده این بوده که این هفته چند نفر ور میشکنند و جواب مرد تازه وارد هم با این سؤال کاملاً متناسب بوده، چون وقتی سه نفر ور بشکنند اقلابست و هفت تا از طلبکارهای عمده خودشون را بخاک سیاه میشونند.

ناگفته نمونه که بی بردن باین نکته ابتداء ناراحتی عجیبی در کاکا تولید کرد و این سؤال بر اش پیش اومد که چرا باید وضع اقتصاد ما طوری باشه که هفته ای سی نفر فقط در يك گوشه بازار ور بشکنند؟ اما وقتی چایی دیشلمه را زد و به خورده سر حال اومد و بقول از ماهیترون کالادخوشو قاضی کرد و به بررسی اطراف و جوانب امر پرداخت دید ورشکستگی سی نفر در يك گوشه بازار اونهم در عرض يك هفته خیلی مهم نیست و شاید جلوی بچه هم که بذارن قهر کنه. وانگهی مسئولین امور که تمام سعی و کوشش شون را برای جلو گیری از رکود بازار و ورشکستگی تجار بکاره میبرند، حالا اگه هر هفته سه نفر ور میشکنن و ۲۷ نفر هم بطویل اونها متوقف میشن بکسی چه مربوطه؟

کدوم وقت صدای اعتراض تجار بلند شد و روز نومه ها راجع به خرابی وضع اقتصاد مطالبی نوشتند و دولت بلافاصله سود بازرگانی را بالا نبرد؟ نه، دارم میپرسم، وجداناً جواب بدین.

یادم میاد میاد روزهای اولی که دولت فعلی اومده بود سر کار، تا گفتند وضع بازار خرابه و اقتصاد مملکت داره از هم پاشیده میشه فوراً تصمیم گرفت که «سود بازرگانی» را بالا بیره ولی متأسفانه درد تجار باین آوانس اقتصادی درمون نشد اما دولت دنیا به کار را ول نکرد و بلافاصله «سود بازرگانی» را برد بالا منتها بدبختانه باز هم وضع اقتصادی سر و سامونی نگرفت تا بالاخره دولت مجبور شد که «سود بازرگانی» را بیره بالا و امروز کاکا ایمان کامل داره که اگه خدای نخواستنه وضع بهمین منوال پیش بره دولت راه چاره را فقط بالا بردن «سود بازرگانی» تشخیص خواهد داد و اگر باز هم توفیقی بدست نیامد اونوقت مجبوره «سود بازرگانی» را بالا بیره و چنانچه باز هم هفته ای سی نفر در يك گوشه بازار ورشکستند باید آخرین تیر ترکش اقتصادی را که همان بالا بردن «سود بازرگانی» باشه، در کنه تا بازار از این وضع آشفته در بیاد و دولت بتونه برای جبران کسر بودجه، «سود بازرگانی» را بالا بیره چون داروی شفا بخش برای يك اقتصاد ناسالم فقط و فقط بالا رفتن میزان سود بازرگانیه!

کاکا توفیق

بسیک یکی از مجلات نکته ها

نکته اول - مهمترین مسئله
روز که در محافل روغن نباتی خورها تولید تعجب فراوان کرده مسئله دستگیری ده نفر از جوانان عزب است که گویا در حراجی مهران مزاحم خانها بوده اند.

ظاهراً یکی از دستگیر شدگان اظهار داشته است که: خانها با چنان لباسی بیخیابان میآیند که پیرمریدان را هم بوسه میانند از چه رسد بمن که جوان و مجردا هستم.

با آنکه در چند سال اخیر که انواع و اقسام روغن نباتی بی بازار آمده انتظار اینگونه اعمال از جوانان کشور گل و لبلب نرفت معیناً محافل سکسی اظهار میدارند که «بطور قطع در ساختن روغن نباتی بوسیله سازندگان آن تقلب بکار میرود و هیچ بعید نیست که در ماههای اخیر مقداری روغن حیوانی قاطی روغنهای نباتی شده باشد»

نکته دیگر: موضوع جلب سیاحان که از آرزوهای دیرینه هیئت حاکمه است بحمدالله و المنة کم کم صورت عمل پیدا میکند و بطوریکه کاشف بعمل آمده معلوم شده است که در آئینده نزدیک با اعزام بلعده مأمور بارو پارو امریکا و افریقا و قسم و آنچه دادنی سیاحان برای مسافرت بکشور روغن نباتی، مسئله کمبود سیاح و بالنتیجه مگس پرانی سازمانهای مربوطه باینکار خود بخود منتفی خواهد شد.

نکته دیگر - ایضاً چنانچه سیاحان بالتامس در درخواست مأمورین اعزامی توجه نکنند آنوقت است که بنام يك يك ایشان برك جلب صادر خواهد شد.

نکته دیگر - با رکودی که این روزها در بازار روغنهای مشاهده میشود بعید نیست که در آئینده نزدیک به مقدار فروشندگان بلیط های فردا و چهار بعد از ظهر افزوده شود و تجار سرشناسی مثل جناب «خریانی» و «حاج محمد حسن کمپانی» کلاس تعلیم پول پارو کردن! باز کنند.

نکته دیگر - چون مخدرات در عمرشان پارو نزده اند، قرار شده است در صورتیکه اجناس لطیف برنده شدند بر نامه پارو زدن را به برنامه جارو زدن پول تبدیل کنند.

نکته دیگر - چون مسئله خفه شدن اطفال در حوض بصورت مسئله بفرنجی در آمده و روزی نیست که چند نفر طفل در حوض آب نیفتند لذا جناب دخو بوسیله تلفون گرام از دخو گزاراد پیشنهاد کرده است که اهالی تهران متباعد برای حفظ جان بچه ها، حوض های خود را روی پشت بام بسازند یا اصولاً حوض بسازند اما آب تویش نیندازند!

نکته دیگر - در مورد مسموم شدن ماهیهای دریای خزر که این روزها تولید سر و صدای فراوان کرده گزارش رسیده است که ماهیهای مزبور هیچ مرضی نداشته اند بلکه یکی از شبهای هفته قبل غذاهای ته مانده هتلها و هتل های ساحلی را توی دریا ریخته اند و چون این غذاها تماماً با روغن نباتی درست شده بود لذا باعث مسمومیت ماهیها شده.

دکتر چاخانری در وصف نارکنک ساختمان يك مدرسه را بزهون زد

تقلید و رقابت ممنوع!

صدراعظم کلنگی به وزیر خرنجنگ فرماید:

بنا نبود که با توی کفش ما بکنی

بنا نبود که تقلید بنده را بکنی

بنا نبود که بالای دکه مخلص

تو هم بیایی و دکان تازه را بکنی

بنا نبود که آن دست آشنا بقلم

چنین بدسته کلنگ من آشنا بکنی

که گفته بود که پیش «علم» علم کردی؟

که گفته بود که قدر چو «دال» تابکنی؟

کنونکه حضرتعالی رقیب ما شده ای!

بر آن سری که در این راه ادعا بکنی؛

به ثبت میدهمش تا دگر تو نتوانی

نگاه چپ به کلنگ دوسرطالا بکنی



... ما که سالهاست با «برتقال» قطع رابطه کرده ایم!!

«پالایشگاه دقیق!»



در کنفرانسی که هفته گذشته درباره پالایشگاههای دنیا در دقم روزنامه توفیق تشکیل شد هر یک از حضار پالایشگاه یکی از کشورها دنیا را بهترین و دقیقترین پالایشگاه دنیا میدانستند ولی پروفوسور مومول که همه جاحرفش در مورد واقعیت داشت که پالایشگاه کشور خود مار از تیم پالایشگاههای جهان دقیقه است.

آقای پروفوسور درباره عقید خود چنین توضیح دادند که پالایشگاه ما بقدری دقیق است که کلیه مواد زائد را از نفت جدا میکند و مهمتر اینکه میزان دقت دستگاه بجدی است که کلیه موا این مواد زائد را برای آنکه در کشور نماند و ایجاد مزاحمت نکند بنقاط دور دست میفرستد

شدن ماهیهای دریای خزر که این روزها تولید سر و صدای فراوان کرده گزارش رسیده است که ماهیهای مزبور هیچ مرضی نداشته اند بلکه یکی از شبهای هفته قبل غذاهای ته مانده هتلها و هتل های ساحلی را توی دریا ریخته اند و چون این غذاها تماماً با روغن نباتی درست شده بود لذا باعث مسمومیت ماهیها شده.

نکته دیگر - در آخرین ساعت که صفحات را می بستیم خبر رسید که بر سر کلنگ زدن آقای دکتر چاخانری در وصف نارکنک ایشان و صدراعظم کلنگی رنجشی پیدا شده و صدراعظم بوسیله وزیر مشاور با نشان پیغام داده است که «من از تو توقع نداختم»!

نکته دیگر - انتخاب ریاست دانشکده حقوق کم کم بمرحله عمل در آمده و چون موضوع «حقوق» در کار است عده زیادی بیکار هم خودشان را کاندیدای ریاست کرده اند.

ک - آلوزر

«واگذاری توزیع ماهی مصرفی تهران به صنف پرنده فروش مورد تقاضای این صنف است» - جراید



کاکا - بابا شما که ماهی فروش نیستید - خوب براش بال میدوزیم!؟

معلومه و از لحاظ «نیروی انسانی» هم که با وجود روغن نباتی برای کسی نیرو نمونده!
 * - تنها برای «تعلیمات ابتدائی» ۵۳ هزار نفر معلم احتیاج داریم.

* - با این حساب خدا بداد «تعلیمات انتهائی!» برسه!
 * - برای تکمیل کادر تعلیماتی احتیاج به ۱۲۰۰ نفر دبیر لیسانسیه داشتیم که در رشته های علمی تدریس کنند ولی هنوز پیدا نکرده ایم.
 * - اختیار دارین، عینک وزار تون رابر دارید تا من چار برابرشو فقط توی حاشیه استانبول نشوتون بدم.

* - درآمد مملکت متعلق بتمام مردم است و باید عادلانه و بالسویه تقسیم شود.
 * - یعنی یکی بدونه از اون کادابلا کهای نمره سرنک هم بما پابرنهها میرسه... ای خداجونم!

* - مادامی که برای همه امکان تحصیل در دوره ابتدائی نیست نباید راضی شویم که عده ای تحصیلات عالی داشته باشند.

* - بچه ها، اینو که الحق و والایانای درست میگه! وقتی دولت نمیتونه با اینهمه مالیات مستقیم و غیر مستقیم و گمرک و مهرکی که از بنده و سر کار میگیره، اهلکان تحصیل چار کلاس دوره ابتدائی رو واسه بچه هامون فراهم کنه، من وشما نباید بذاریم به عده دیگه که با فروختن طشت و بادیه دیپلمشونو میگیرن، بدانشگاه برن!
 * - از سال آینده درباره نفاست کتب درسی و همچنین مطالب آن اقدام مؤثرتری بعمل خواهد آمد.

* - همونطور که اسغال از نظر چاپ کردن و بدست بچه ها دادن اقدام موثری بعمل آمد!
 بقیه در صفحه ۱۵

میون کلوم میون کلوم! خاک آره

مدت کوتاهی بتهران منتقل شود.
 - بیا، آگه کا کا بخواد از این حرفها بزنه میزنند تودهنش!
 * - اقدام دیگر مامربوط بکارهای اداره ثبت اسناداست که در گذشته یک دستگاه جامد بود.
 - اختیار دارید قربان پس اینهمه پول چائی را کسی از مردم میگرفت!؟
 * - من خودم صاحب دردم واز دادگستری می نامم.
 - پیشنهاد که بناله وای به پسنماز!!

* - چون می بینم بستگان، دوستانم و آشیایانم نا کامی های زیادی ازدادگستری دارند.
 - دیگه وای بآنهایکه نواز بستگان وزیرند، نه از دوستان ونه از آشیایان ایشان.

«شیکر میون کلوم وزیر خرچنگ در مصاحبه مطبوعاتی»

چاخانلری - اگر امکان دادن ترفیع در سال جاری برای دولت فراهم شود فرهنگیان نیز استفاده خواهند کرد.

کاکا - اگر خاله من هم مرد بود میشد دائی جان بنده!
 * - امور مربوط بفرهنگ بسیار متعدد و پیچیده است.
 - وبعبارت دیگر قاراشمیشه!
 * - سزاوار است که درباره یکایک آنها توضیحات مفصلی داده شود.

* - ولاید باهمین توضیحه که همه مشکلات از پیچیدگی درمیاد!
 * - تحصیلات ابتدائی کودکان در روستاها مستلزم مخارج هنگفتی هم از لحاظ نیروی مالی و هم از لحاظ نیروی انسانی است.
 - از لحاظ مالی که وضعیت

شیکر میون کلوم صدراعظم در بیرجند (محل تولد خودشان)
 صدراعظم سراج با احتیاجات مردم بیرجند نمایندگان شما در شوروا سنا دنبال خواهند کرد امیدوارم نتیجه برسد.
 کاکا - خدا عوضتون بده، واقعا که زحمت کشیدین!
 * - اگر خودم با قایان قول نمیدم برای اینست که من امروز هستم و فردا نیستم.
 - پس همه کارها تون روی همین تزه!؟

«شیکر میون کلوم صدراعظم در مراسم اولین کنگه دودستان»
 صدر اعظم - خواهان و برادران یکبار دیگر «سعادت مند» که خودم رادرمیان شمایی بینم.
 کاکا - خوب الحمدلله از ترس کا کا از دنده «خوشوقتم» زدن تودنده «سعادت مند»!

* - البته افتتاح دبستان (؟) افتخار بزرگی است برای وزرای این دولت ومن.

* - خوب شد نمردم و معنی کنگه زدن راهم فهمیدیم!!
 * - من هر وقت بجنوب شهر میایم احساس غرور و افتخار مخصوصی میکنم...
 - لابد؛ از اینکه خودتان در شمال شهر مسکن دارید!
 * - یکروز مدرسه ای ساخته میشود.

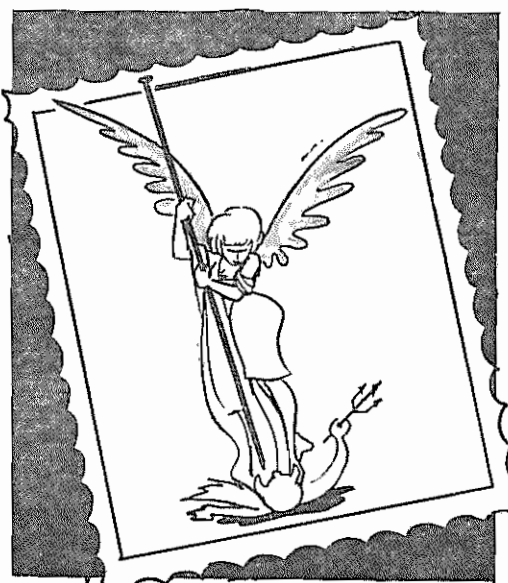
* - وروز دیگر برای همان مدرسه شهریه شش لایه نواضع میشود!
 * - بهر صورت امروز از دیدن شما سعادت مند شدم.
 - خوب. اقلاشما یکی سعادت مند هستید باز هم خوبه!

* - یکبار دیگر از زحمات آقای وزیر فرهنگ تشکر میکنم.
 - که زحمت کشیدند و امروز بجای شما کلنگ را بزمن زدند؟! «شیکر میون کلوم وزیر بادگستری در مصاحبه مطبوعاتی»

دکتر بی هری - برای اصلاح کار دادگستری زمان لازم است.
 کاکا - خدا صبرتون بده!
 * - من در برابر چشمان نگران مردم ایران که میخواهند ببینند دادگستری چه گامهایی در راه تحول ایران برداشته است توضیحاتی عرض می کنم.

* - چیزی که عیان است چه حاجت بیان است!
 * - دادگستری زنده باید لک محیط علمی باشد.
 - خوب الحمدلله که دادگستری ما از این لحاظ خیالش راحت است!
 * - هر قاضی که قدرت ریارتی و وسیله تشبث داشت میتوانست ظرف

«وزارت پست و تلگراف یک سری تمبر باد بود منتشر میکند»



واینهم تمبری است که کا کا توفیق پیشنهاد انتشارش رامیکند!

یک تقاضای ساده

چون پاچه و دم پای شلوار با وفای مخلص که ده سال تمام مورد استفاده قرار گرفته بکی زوارش دورفته است و بنده قدرت خرید شلوار بدکندارم لذا از مد سازان محترم تقاضا دارم مد جدیدی هم برای کارمندان بسازند که مثل پیراهن بعضی از خانمها «بالای زانو» باشد - بدیبهی است با بازار آمدن این مد بنده خواهم توانست پاچه های شلوارم را قیچی کرده و شلوار دهساله عزیزم را چند سالی هم بامد «بالای زانو» بپوشم!
 ارادتمند - کارمند دو نپایه

اشکال کلی

بطوریکه مخیر بادگاهی روزنامه توفیق گزارش میدهد مطابق حکمی که دادگاه بدوی پس از محاکمه متهمان پزندنده خانه سازی ارتش صادر کرده است ارتشبد هدایت، یکی از متهمین، به دو سال حبس مجرد و پرداخت ۱۹۱۲۰۰۱/۳ ریال غرامت و سر لشکر معین پور به دو سال زندان مجرد و پرداخت ۱۹۱۲۰۰۱ ریال غرامت محکوم شده اند.

باین ترتیب چیزی که خیلی جلب توجه می کند اینست که مسلماً در نظر دادگاه، جرمی که این دو متهم مرتکب شده اند از زمین تا آسمان باهم فرق داشته و جرم یکی خیلی شدید و جرم دیگری خیلی خفیف تر بوده و بهمین جهت هم هست که مطابق رأی صادره ارتشبد هدایت باید مبلغ ۰/۳ ریال (یعنی سی صزار پول رایج مملکتی) بیشتر از سر لشکر معین پور جریمه بپردازد.

مخیر ما اضافه می کند که صدور این رای اشکال کلی ایجاد کرده و موجب ناراحتیهائی برای ارتشبد هدایت شده. علت ناراحتی نامبرده هم اینست که از روز صدور حکم تا بحال بهر دردی که میزند بلکه بتواند دهشی پول خورد پیدا کند و مبلغ ۱۹۱۲۰۰۱ ریال وسی صزار بالا را تمام و کمال! به صندوق دولت بپردازد موفق نمیشود!

توجه!

پزشکی که به عیادت بیمار رفته بود از او پرسید:
 - من گفته بودم تمام شب پنجره های اطاقتان را باز بگذارید، این کار را کردید یا نه؟
 مریض گفت - بله آقای دکتر پنجره ها تا صبح باز بود.
 - خوب نتیجه چه شد؟
 - نتیجه اینکه دزد آمد و داروندارم را برد!

« وزیر دادگستری گفت برای اصلاح دادگستری زمان لازم است » - جراید



کاکا - با صاحب الزمان بظهورت شتاب کن!

خاصیت خاک وطن!

هفته قبل آقای صدراعظم بانفاق آقای وزیر معارف برای افتتاح دومدرسه به جنوب شهر رفته بودند. در گزارشی که از این جریان تهیه شده بود این نکته زیاد بچشم میخورد که هنگام ورود آقای صدراعظم بگودالها بر اثر حرکت دستجمعی مردم آنچنان گردوخاکی به آسمان برخاست که وزیر معارف آقای صدراعظم را کم کرد! ولی خوشبختانه چون خاکی که به آسمان بلند شده بود فی الواقع خاک وطن بود و به پیشرفت های فرهنگی هم علاقه داشت زود ازین رفت والا امروز بنده شما مجبور بودیم بجای خواندن خبر کم شدن فلان دانش آموز، خبر کم شدن آقای وزیر معارف را با عکس و تفصیلات در روزنامه ها بخوانیم!

« تنها شدت عمل، راه مبارزه با فساد نیست، باید علل اصلی آنرا ازین برد » کاکا توفیق



اولی بدومی - خوب دیگه انشاالله خیمه کارها درست میشه!!

گلچین اخبار

یا اخبار ریز و درشت از جراید سیاسی و اجتماعی و علمی و ادبی و بزنی بزنی ممالک محروسه . مجله فردوسی در شماره هفتاد گذشت خود تحت عنوان « گفتگو در محافل تهران » مینویسد:

« شایع است که اواخر هفته آینده نمایندگان صندوق بین المللی پول برای مذاکره در مورد نحوه پرداخت بتهران خواهند آمد . گفته میشود علت تاخیر پرداخت وام نامبرده تا بحال بعلمت عدم افتتاح مجلسین بوده است .

« هیچ بستنی بی علت و هیچ باز کردنی بی حکمت نیست ! روزنامه کیهان در شماره دوشنبه ۱۵ مه ماه مینویسد :

« ارتشبد هدایت بعلمت اینکه بحرف مستشاران امریکائی کوش نداد محکوم است » و نیز اقول ارتشبد هدایت مینویسد: « دا دستان محترم ... فرشته عدالت سرافکننده شد ... فرماندهی داشتم که ... عقیده داشت که محاکمه یعنی محکومیت . میگفت اگر محکوم نمیخواستند بکنند که محکمه تشکیل نمیشد! »

همچنین کیهان چهارشنبه ۱۷ مهر بتقل از ارتشبد هدایت مینویسد :

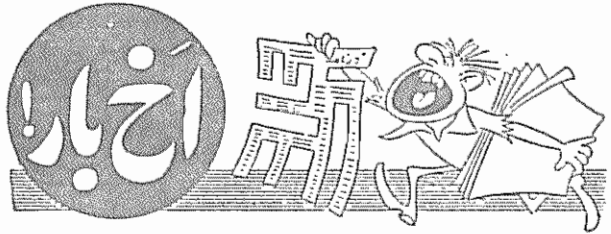
« در مورد خرید خانه ها باید بگویم من همان دستوری که از استاد بزرگ برای خرید خانه ها داشتم کافی بود و اگر به کمیسیون عالی پیمانها مراجعند نکردم برای این بود که بودجه خرید خانه ها را پادار کنم ؟ - چی گفتی ؟ .. پادار !! » مجله تیرا امروز شماره ۱۹ مه ماه مینویسد :

« روز یکشنبه هفته آینده دومین جلسه علنی مجلس سناتوروز سه شنبه دومین جلسه علنی مجلس شورای ملی برای تصویب اعتبارنامه ها تشکیل خواهد شد . آنچه که مسلم است این است که در هر دو مجلس تقریباً بدون سروصدا و جنجال تمام اعتبارنامه ها تصویب خواهد شد . این خبر را هم که عیناً از مقاله بدون رتوش دو هفته پیش مجله خوانندنیها نقل می کنیم بشواید خاصیت کلی دارد :

« مشروطیت ایران که در اصل بصورت انقلابی بریند مظالم حکومت و فساد کارمندان آن که طبقه نوکر با بولوات و حکام بودند بوجود آمد از مسیر ملی و طبیعی خود خارج شد و بار دیگر بدست کسانی افتاد که قبل از مشروطیت نیز مصدر امور مهم بودند . . . »

بندگی

اگر بخدمت ارباب بندگی نکنی در این دوروزه دنیا تو، زندگی نکنی بمثل بره زهم پوستت بدرانند ! چرگر که اگر نشوی و درندگی نکنی



باید بالا بره رشد سیاست تاروشن شی باوضاع زمونه بخون اخبار مارو دونه دونه

فزون گردد شعور دیپلماسیت

وزیر خرنجک گفت « بودجه فرهنگ حتی نیمی از احتیاجات فرهنگ را هم تأمین نمیکند »

وزیر بی نظیر کل خرنجک بازم که قافیهت داره میشه تنک ز کسر بودجه گرخیلی تو « ناکی » فریز بیخود رودستم آب پاکی اگر « قندیل » میخوای واس قفس بودجه!

منال از بودجه و ، از کسر بودجه بکن « شهریه » را بازشیش لاپینا (ز تعارف کم کن و بر مبلغ افزا)

باز هم یک تن تریاک قاچاق کشف شد

تاپای اقتصادما چلاقه کماکان صحبت از کشف قاچاقه قاچاق گیری ست که هر دم برقراره قاچاقچی راپدرجد در میاره ! ولی با اینهمه داردارو دور دور « چراشو » هر کسی میخواد باید! نوشت روزنامه لا بدراد بوم گفت که هر ماهه « خدا چوق » پول یا مفت از این « مشکل گشا » ها عایدی داشت که اونپا رو به « کار » آزاد میذاشت

مکملین از نخست وزیری انگلیس و آدنائر از صدراعظمی آلمان برکنار شدند

دوتا از « مهره » ها بازشدیس و پیش جناب مکملین - با آدنائر شزند جزو « عتیقات » تو هوزه دیگه کینه میشه کم کم دل آزار

در دانشگاه «ها روارد» به مادام نهو گفتند « خجالت بکش » تو که اینقدر جیگر، قلبت شعیندا تا اینجور آری « بیم » شیرین بکاری کشیدی دشنه وفداره و کارد زیادی « دو » بیای بت میکنن بند

الجزایر قوای چریک خود را برای مقابله با نیروهای مراکش بسیج میکند

شاهم که دارین باز بجه میشین که استعمار هنوز هم نیسه چونه دهانش بهربلع « لقمه » بازاست سروریش همو باشین - بیاچین!



صدراعظم ... متاسفانه امروز ناچارم زودتر بروم، چون « کاری دارم ...! »

« از تعلق صدراعظم »

هو الباقی

هَذَا كِتَابٌ مُسْتَطَابٌ « جوامع المكافات » يارسالة



از باربازین

خلاصه ای از گذشته

علی محمد خان کارمند اداره اوقاف قوچان با هزار دردر خود را بتهران منتقل کرده و بعد از دوندگی زیاد دو اطاق خالی گیر آورده و حالاً گرفتار صاحبخانه پدر و مادر داری شده که هر روز يك دردر برایش درست میکند و قضیه زیر هم یکی از آنهاست . . .

۵۸ - باز هم ! !

باری، این جنگ هم بخیر گذشت طبق معمول بین ما دو گروه مدتی هم به فحش و لعن گذشت تا که کم کم ز جوش افتادیم کم کم هم گلایه پیش آمد اختصاراً بگم ، که بالاخره که دگر ما متین و مردانه هیچ کاری علیه هم نکنیم يك دوروزی گذشت و صلح و صفا ليك ز آنجا که ذات و جنس جلب صاحب خانه جان بجان بکنیش بر خلاف تمام وعده و وعید یعنی يك روز صبح اول وقت بودم عازم سوی اداره خود با شتاب تمام و با عجله (یعنی آنجا که بود پیوسته ليك دیدم اثر ز کفشم نیست مانده ام مات و میکنم نجوا : کفش هایم چطور شد یکپو کفشایم بیسای من بوده ! چچه، یعنی چه، کفشام کجاست یا که من از اداره ام دیروز پا برهنه بخانه آمده ام نه بابا ، یادمه بطور دقیق این چه حرفیست، این چه وسواسیست فکر کن کفشها کجاست عموی الغرض بعد از این قبیل افکار بچه ها را صدا زدم از دم کم کم ضمن کاوش و تفتیش یعنی از کفش بچه هایم نیز های بدو آنور اطاق بگرد توی پستو ، توی سلفدونی پشت بام و حیاط و لای کلا خیر، کفش چه ، کفش چه آقا؟! ای پدر سوخته آدم مودی بله این کار ، کار جنس دوپاست بقیه دارد

ناخنک از کتاب چهارم ابتدائی قدیم

موش شهری و موش ده نشین

روزی موش شهر نشین بسراغ موش ده نشین رفت . موش دهنشین خوشحال شد و دستش را گرفت و کشان کشان او را بکلبه خود برد . موش دهنشین آدم فقیری بود نه زمین داشت ، نه کار آهن ، نه مرغ و جوجه و نه گوسفندی . دست بر قضا نان هم توی سفره اش نبود ، ناچار يك مشت « بلغور جو » ریخت توی سینی و جلوی میهمان عزیزش گذاشت که هم میوه اش شد ، هم ناهارش و هم درس بعد از غذایش !

وقتی موش شهر نشین این وضع را دید دلش بحال موش ده نشین سوخت و با مهربانی باو گفت : برادر جان چرا عمرت را مفت و مسلم در کنج ده تلف می کنی؟ چرا با این شکم بی هنری پیچ دست و پنجه نرم می کنی و جیک تمیزی ، مگر شهر را از دست گرفته اند که ده را سفت و سخت چسبیده ای و ول نمی کنی . بلند شو جل و پلاست راجع کن و بامن بشهر بیا ، تا از مسکن خوب ، غذاهای عالی و میوه های هوس انگیز استفاده کنی ، بیست و چهار ساعت آزادانه توی کوچه و بازار بگردی و کسی نتواند بگوید بالای چشمت ابروست بلند شو ، بلند شو داداش بارت را ببند و همراه من بشهر بیا .

موش ده نشین قبول کرد و همان روز با موش شهر نشین بشهر آمد . وقتی از دروازه شهر داخل شدند ، موش دهنشین گل از گلش شکفت و بطرف خیابانهای شهر دوید .

موش شهر نشین او را يك صبح تا عصر توی خیابانها بگرداند و از خوراکی و پوشاکی و دیدنی و شنیدنی هرچی بود نشانش داد . مغازه های لوکس ، اغذیه فروشیهای عریض و طویل ، خانه های بزرگ ، نانهای اشتبا آور ، آبهای تصفیه شده ، باغهای دراندشت و کاخهای سربلک کشیده ، دست بدست هم دادند و آنچنان موش ده نشین را مجذوب خود کردند که تصمیم گرفت برای همیشه بشهر بیاید و در شهر اطراق کند . هر چه که آندو در شهر بیشتر می گشتند و بیشتر نعمت های شهری را دیدند میزدند شادی و خوشحالی موش ده نشین بیشتر میشد تا اینکه دیگه شنگولی در وجود موش ده نشین بجوش آمد و فریاد کنان گفت :

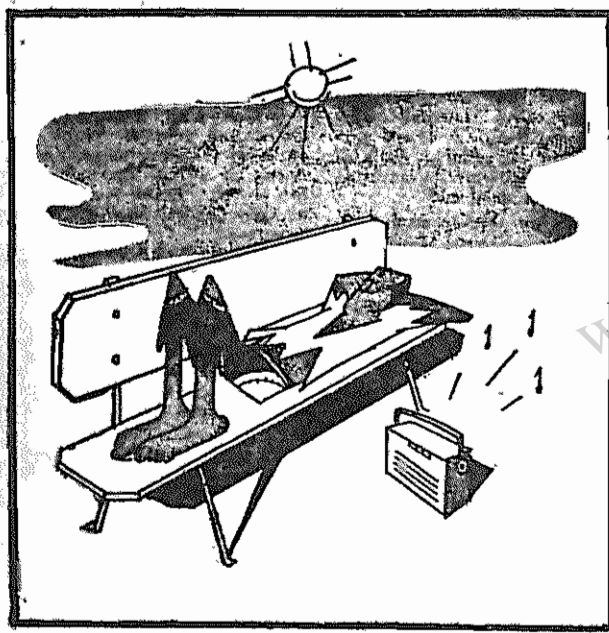
بارک الله به موش شهر نشین که مرا با خودش بشهر آورد و . . . ولی هنوز صحبت موش دهنشین تمام نشده بود که صدای همموزی از پشت آنها شنیده شد . موش دهنشین ، حیران شد و از موش شهر نشین پرسید : رفیق این چه صدایی است که می شنوم ؟ . . .

« اهالی تو کیو به گرانی نرخ حمام اعتراض کردند » « جراید »

آسوده منم
میگفت بمن شنیده ای تو کردند به جیغ و داد اقدام تا این خیر از لبش شنفتم صد شکر به تخم پنبه جانی « آسوده منم که خر ندارم »

تیر چراغ برق !
اولی - چرا محصلین زیر تیر چراغ برق میشینند درس میخوانند؟
دومی - برای اینکه اگر بخواهند بالای تیر چراغ برق بنشینند درس بخوانند پشه ها اذیتشان میکنند !
(دوقلوا)

« نوبت »
گیرم که در مجلس ما واگرد ، این مجلس یزم جمله برپا گردد
گر گوش من و شماست از حرف پراست
این دفعه یقین نوبت کرها گردد !
نگرود : یردان تاج حقیقت مزاج



الکی خوش تر از رستوری

این هردو کیست ؟

آزرده خاطری که در بهترین حر مسراها فقط روزنامه میخواند . . .
مرد مفلوکی که بهمه دخترها بچشم خواهر برادری نگاه میکند . . .
حسرت بدلی که حتی زیر پله های فروشگاه فردوسی هم سر بریز است !
قهرمانی که انرژی زیاد از حد « کالریها » ناکاوتش کرده !
درخت باروری که از بی ثمری و خجالت سر فرود آورده . . .
این شخص کیست ؟ . . .
این شخص ها لوپشندی است که هر چه می خورد نصفش روغن نباتیست !
(شیراز : فیلی)

موش شهر نشین که رنگش مثل کج دیوار سفید شده بود با تته پته جواب داد :
- فرار کن ، فرار کن که این کر به است که بقصد ما میاید .
هر دو گریختند و در پستوی خانه قایم شدند .
... يك ساعت بعد که آنها از آسیاب افتاد آندو از پستو بیرون آمدند و موش ده نشین رو کرد به موش شهر نشین و گفت :
- داداش . . . ما این شهر فشنگ را نخواستیم ، این همه اغذیه و اشربه و اطعمه و آب و زمین به آن گربه اش نمی آرزد ، بگذار برویم گوشه ده بدر خودمان بگیریم ، چون اگر پیش تو بمانیم ، زودتی اجلمان میرسد و مفت و پو تصد « زیر آب » مان زده میشود .
اینرا گفت و . . . سر نهاده اندر بیابانی و رفت !



دنیارو می بینی ؟ دیگه کاسا هم سر بهوا شده ! !



پستی ما اینروزها از بس اوقاتش تلخه کرد بیش بونی میکه فلافلاننده مگه باهات شوخی دارم!

اهواز - آقای غلامرضا (حسابدار) - شما چه کاری بکار همکاران دارید عزیزم ، ایشانیم ترقی خود را در این دیده‌اند که خائمشانرا مورد توجه آقای رئیس قرار بدهند، و اینهم راه «عاقلان» است چون اغلب کله کنده‌ها از همین راه دستشانرا به پستهای حساسی بند کرده‌اند و «یک لقمه نان بخور نمیر!» درمی‌آورند!

نارمک - آقای احمد احمد خانی - بله ، الان چهارماه از قول جناب صدراعظم که گفتند «تاسه ماه دیگر در مملکت حتی یک کارگر بیکار هم پیدا نمیشود» میگذرد ولی فراموش نکنید سه ماهی

که صدراعظم بزرگه یک مملکت در نظر میگیرد با سه ماهیکه ما آدمهای کوچک و خرده پا حساب می‌کنیم خیلی فرق میکند!

آقای بیژن کاشانی - آقای عزیز گاهی مجبور میشویم سر مقاله را فراموش کنیم چون بهر حال سر خودمان مهم‌تر است .

تهران - آقای محمد شریفی بنده هم اطلاع ندارم که چرا با اینکه وزارت فرهنگ و دانشسرای عالی را منحل کرده باید مدت ۳ سال ماهی شصت هزار ریال اجاره آنرا بپردازد ولی در هر حال باید بدانید که سوء نیتی در کار نیست . بالاخره پولهای یک مصرفی! میرسد.

کاشان - آقای کاوس نایب بنده هم معتقدم اگر آدم به تیرغیب گرفتار بشود بهتر از آنست که بدست کارمندان ادارات دولتی بیفتد! چون این نالوطیها آنقدر آدم را سر میدوانند و دست بسر میکنند و تیغ میزنند که اگر بخورد آدم روغن نباتی بدهند و یکمرببه آدم را خلاص کنند بهتر است! «لب‌گفت»

عشق بشنا!..

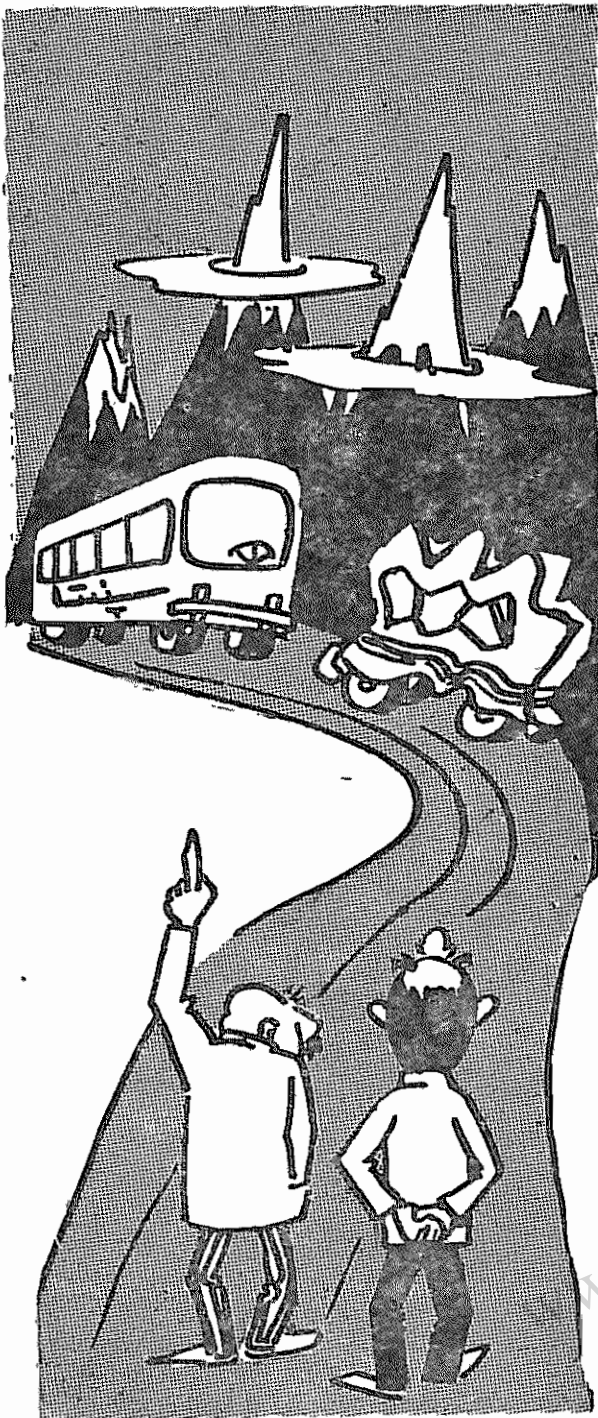
... شخصی در کنار رودخانه ایستاده بود و آه میکشید. دوستش پرسید چرا آه میکشی؟ مرد جواب داد:

- نیدانی هر وقت چشم‌بآب رودخانه می افکنم یاد زن قدیم می‌افتم که رفت آب‌لانی کند و غرق شد!

- اینکه غصه ندارد، حالا که زن خوشگل و پول‌داری نصیب شده و پدرش هم اخیراً مرده و ثروت هنگفتی باورسیده است .
-... برای همین آه میکشم که چرا او عشق بشنا ندارد!؟

دکتر تازه‌کار!

شخصی نسخه‌ای را نزد دواساز برد و گفت آقای دواساز خواهش مندم این نسخه را ببیچید و دواسازنگاهی بنسخه کرد بعد عینک خود را روی چشم جابجا کرد و گفت دکتري که این نسخه را داده خیلی مبتدی است چون اسامی دواها را خیلی خوانا نوشته است و من نمیتوانم آنرا بخوانم!؟



- این ماشینها که باهم تصادف کردن پس چرا این یکی خورد و خاکشیر شده ولی اون یکی سالم مونده ،
- علتش اینه که اون با پروفیل سپینتا ساخته شده .

دیوا



دکتر - باز جای شکرش باقیه که بینات صدمه ندید و لااقل میتوانی بوی کاری دیوا رواستشاق کنی!

صابون عروس



عروس ترو تمیز عروسی است که با صابون عروس به حمام میرود

 بر نامه اشب سینماهای...

سانترال - سهیلا

زیباتر - سکسی تر! - مفرح تر از هر فیلمی که تا بحال دیده اید

چلو آلم

در فیلم:



زند ملافه
 و با شرکت:
والتر کیاری هان شانل

اشکالی ندارد؟!!

مردی در یکی از میخانه‌ها مشغول میکساری بود که دوستش سراسیمه وارد شد و باو گفت همین الان دیدم که مردی وارد اتاق خوابت شد و باخانمت شروع به عشق بازی کرد. مرد مست پرسید راست میگویی و بابی اعتنائی بنوشیدن ادامه داد دوستش گفت باچشمان خودم دیدم. مست پرس از چند لحظه دوباره از دوستش پرسید: آیا او مرد قد بلندی نبود؟ و او فریاد زد بله بله درست است. باز مرد مست پرسید اولیای قهوه بی بتن نداشت؟ دوستش جواب داد چرا، چرا، چرا، باز مرد مست پرسید آیا آن مرد سبیل کلفت نبود؟ دوستش محکم مشت بروی میز کوبید و گفت «بله بله، درست است، خودش است» آنگاه مرد مست باخونسردی خنده‌ای کرد و گفت:
 - اوه... آره میشناسمش، او «مانوئل» است، اشکالی ندارد او با همه زن‌ها عشق بازی میکنند!

در امریکا:

بد شانسی!

افسراولی - آهای جک...
 چرا لباس نظامی تنت نیست؟
 جک - از ارتش اخراج شدم!
 افسر اولی - چرا؟ مکه چیکار کردی؟

جک - هیچی، پربروز قرار بود ژنرال تایلور از هنگ مادیدن کنه منم برقی جاها رو تمیز کردم و چون وقت کم بود آشغالها رو ریختیم بالای پشت بام...
 افسر اولی - خوب پشت بام که دیگه جزء باز دیدنیست چطور شد فهمیدن و بیرونت کردن؟
 جک - خیلی ساده، ژنرال تایلور با هلی کوپتر اومد! نیرومند

قابل توجه انجمن نظار

بدینوسیله اعلام میدارد که هیچیک از آرائی که بنام کاکاکا توفیق - ابو ممولی - فکاهی چی، سرمقاله بنویس توفیق و امثالهم از صندوق آراء در بیاید مربوط به کاکا توفیق نیست چون انتخابات تمام شده و چهارروز دیگر مجلس هم افتتاح میشود.

مانکن جاندار!

زن - من امروز يك مانکن مرد خریدم؟! شوهر - کجا گذاشتیش؟! زن - زیر تخت خوابان! شوهر - من خودم دیدمش داشت سیگار «کنت» میکشید!...
 * * *

بررسی اش. بچه اودید پدر خم شده و گاه برد دست بزیر شکم گاو و کبی لای دوی پای وی و خواهد که برانداز نماید همه جای وی ازین کارش بیحد متحیر شد و گفتا که: «پدر جان، ز چه اینقدر زنی دست بزیر شکم گاو؟» بگفتا «ز بی آنکه شود خاطر من جمع که مردانگی وصحت اولطمه ندیده است و بنحوی نرسیده است کزندش»

ماند این مسئله در خاطر آن طفل و پدر گاو خرید و بسوی خانه خود برد و شد آن روز بیایان دوسه روز دیگر آن بچه، دوان رفت سوی مزرعه و با پدرش گفت: «پدر جان، بگمانم نه ام فکر خریداری چوپان ده افتاده که الا توی انبارزند دست بدقت همه جای تن او را که کند بلکه پسندش!» هدهد میرزا

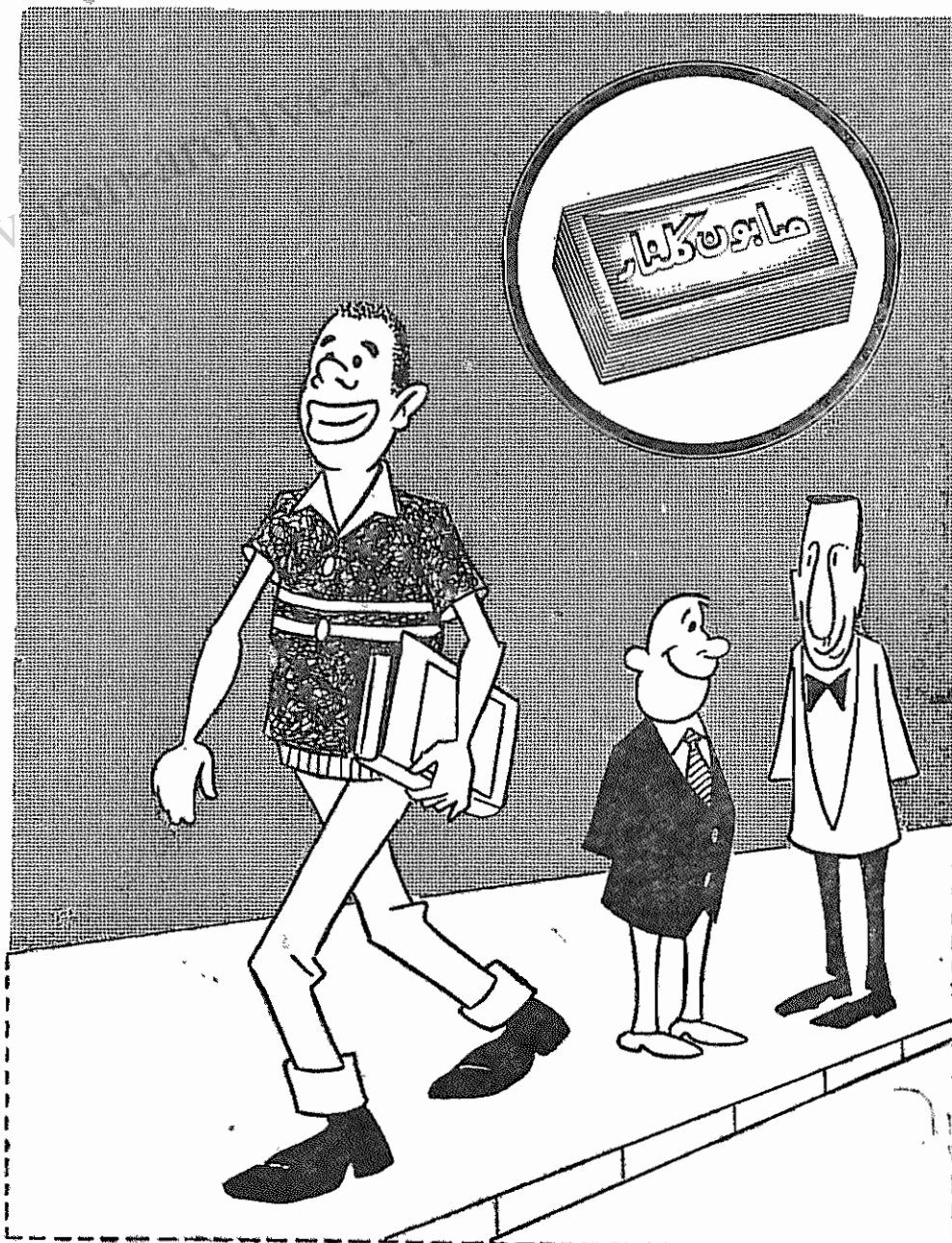


خرید گاو!

صبح يك مرد دهاتی به زنتش گفت که گردیده مصمم که رود جانب میدان که مگر گاو نری را بخرد. چون پسر کوچک او نیز شید این سخنان، سخت بچسبید به لباده بابا که «مرا نیز بهمراه ببر» مادر او گفت که: «هرگز تو نباید بری همراه بابای خود آنوقت که خواهد زهی گاو خریدن برود» بچه از این منع سمج تر شد و افزود به اصرارش و سرداد چنان گریه که مجبور شد آخر پدر او را ببرد همراه خود چون متأثر شد و افسرده دل از گریه و فریاد بلندش.

بچه همراه پدر رفت بازار و در آن وقت که از بهر خریداری گاو پدرش روی بدین گاو بردان گاو همی کرد. روان بود بدنبالش و بادقت بسیار به اعمال پدر داشت نظر، تا که رسیدند بیک گاو نر خوب که آنرا پدرش دید و پسندید و جلورفت که تا نیک زتر دیک کند

«در يك خانواده سیاه پوست يك پسر سفید پوست پیدا شده» جراید



- داداشش سیاهه، این چرا سفیده!
 - واسه اینکه خودشو با صابون گلنار شسته؟



آبادان :

« خیابان نمونه »

چاله چوله‌های خیابانهای آبادان آنقدر غلیظ است که آدم وقتی بادوچرخه از خیابان می‌گذرد خیال می‌کند در اسپانیا است و کاو وحشی سوار شده ؟

اراک :

بیمارستان مجهز

بیمارستان اراک همه چی داره بجز دواوغذا وپرستار وتخت خالی ودکتر کشیک ! ملافه های این بیمارستان در عهد شاه شهید شسته اند و هنوز عقیده دارند که پاک است وزوداست که شسته شود!

البته این وضع برای مردم اراک عادی شده اما برای جهانگردانی که آفریقا را دیده اند موجب تعجب است !

طیس :

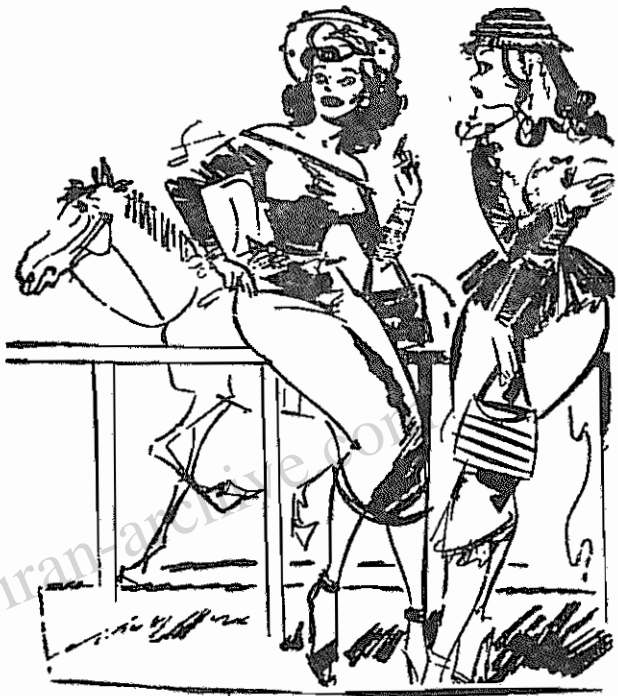
داروخانه های مدرن !

عرض کنم خدمتون که ما داروخانه مجاز نداریم (حتماً تودلتون میکنم بیاچه ؟ ولی اولاً بیجا می‌کنین که وسط حرف من حرف میزنین ! ثانیاً خبر و تا آخر بخونین بعد هارت وپورت کنین !) در تا داروخانه قدیمی داریم که صاحبان آنها تحصیلات خود را در رشته دارو سازی دانشکده آقا شون تمام کرده اند! آمپول زن های -طیس هم از بس در این رشته درس خوانده اند همه افلاطون شده اند (!) - خلاصه ما نمیدانیم مسئول جان مردم کیست؟! هر مزی نماینده توفیق کرمان :

این کرمانبهای لوجج !

جناب حضرت والای کا کا بقریان تو، من کردم ایشالله ! بیانشین کنارم لحظه ای چند به اینجائیکه میگویی تودل بند که تا کرد دهانت یکجوب باز شوی از فرط حیرت عینوغازا بیا کرمان، ببین اوضاع خرابه دل مردم ازین اوضاع کبابه نمیده کس بهر تیر و درما گوش که کرمانی شده اصلا فراموش خیابانهای ما از حال رفته ! (بشعر آوردن مطلب چه سخته!) نه آبی و نه بهداری، نه بهداشت دود و صنعت بختی کاینچین کاشت خلاصه شهر ما خیلی قراضه است (این يك مصرع را هم بزرگی خودتون ببخشین !) ناصر داروغر

ریش ماست ! تادورونی دین ما و حقه بازی کیش ماست سرهیزی نزد ما و راه دزدی پیش ماست قلب ما گردیده مالا مال از عشق وطن زینجهت کاخ اروپا کلبه تجریش ماست همسریبا و شغل و ثروت و ییلاق و کاخ اینهمه از هوش تیز و فکر دوراندیش ماست این عجب نبود که دنیا سر بس آباد شد هر کجایا میگذاری، جای پای جیش ماست! با بزرگان جهان بیگانه هر گز نیستیم هر گه را انگشت بگذاری تو، قوم و خویش ماست گرچه تادرواب نازی، ما همه آسوده ایم در عوض بیداری تو، مایه تشویش ماست گفته بودی « من ندیدم از بزرگان جنب و جوش » پس یقیناً آنکه می‌جنبید مرتب، ریش ماست !



تمام امیدم باین اسپاست - منهنم به سوار کارش !

رضایه :

بانک جوانان !

عده ای از جوانان امیدوار (!) رضایه در حالیکه میخواستند از شدت خوشی (!) خودشان را خفه کنند بدقت نمایندگی روزنامه که فعلاً جانشین دادگستری شده آمده بودند و میگفتند :

پنج سال پیش از بسکه گفتند که آهای ملت بدوئین سهام بانک جوانان را بخریدتا خوشبخت شوید ماخر شدیم ورفقیم رخت ولباسمان را فروختیم واز این سهام خریدیم! در این پنج سال ، نه کسی بماسودی داده نه پولمان را پس میدهند، نه معلوم هست رئیس این اداره کیه، نه معلومه. . . از بس باینطرف وآنطرف هم نامه نوشته ایم وشکایت کرده ایم شده ایم یکپا نویسنده! (نر) نماینده توفیق

اهواز :

قرص « پس گیری » ! !

مقامات بهداری خوزستان ،حالا ، پس از اینکه بیماری مالاریا در تمام خوزستان شیوع پیدا کرده از خواب بیدار شده اند و قرصهایی بعنوان « پیشگیری »

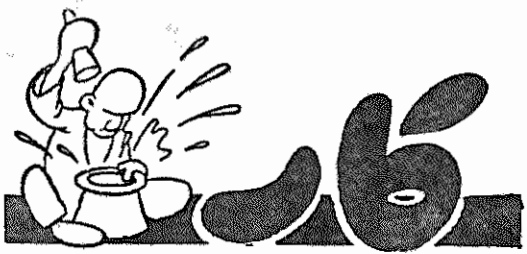
بین مردم توزیع کرده اند ! خوانندگان توفیق در اهواز معتقدند که : با این وضع بهتر بود بهداری خوزستان اسم این قرصها را بجای «قرص پیشگیری» ، «قرص پس گیری» ؟! میگذاشت ! اراک :

باد هوا . ! . !

یکی دیگر از دلایل ترفی کشور کل و بلبل این است که در منازل اراک لوله کشی گاز نکرده و هر ماه ده تومان حق اشتراک آنرا می‌گیرند ! مسئولین امر ابتدا قصد داشتند در این لوله‌ها آب لوله کشی بچریان بیندازند ولی از آنجا که دیدند گازواجتر است فعلاً در آنها «گاز هوا» جریان دارد ! سقز :

پیشنهاد

درمانگاه شیر و خورشید سقز در حال تعطیل شدن است و اهالی سقز سخت نگرانند . ما که جز پیشنهاد کردن و کمک فکری کار دیگری از دستمان بر نمیآید توصیه میکنیم اهالی فعلاً بجای بیمار شدن سقز بچوند تا ببینیم بعد چه میشود!



توضیح مصرع «برو کار میکنم مگو چیست کار» (یامگو نیست کار) را بین شعرای تهران و شهرستانها بسابقه گذارده و بحکم قرعه به پنج نفر از شرکت کنندگانی که شعرشان چاپ شود یکسال «توفیق ماهانه» جایزه میدهیم.

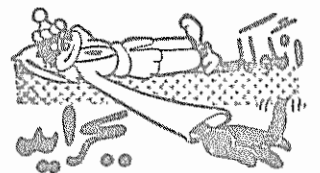
برو کار میکنم مگو نیست کار یکی کار نیکو بیاد آرمت توداری اگر جرأت بند وبست اگر دین و وجدان نباشد ترا کمی هم به بی غیرتی خوی کن باطراف و اکناف ایران زمین ز افیون و تریاک و سیگارجات بخر تا که پول و نقودت ! بود سپس سعی کن جنس تو بگذرد ابرشهر تو، چون درآمد قاچاق دگر غصه و غم چرا بایدت تو اجناس خود میفروشی دگر اگر چه از این کار تو مردمان ولی کار تو پر در آمد بود چو کارت باوج ترقی رسید بیاد آر سر مطلع شعر را که او کرد آ که ترا زین شعار

قهرمان عقیم

خبیر گزاری فرانسه از یکن اطلاع میدهد که روزنامه ارکان سازمان جوانان حزب کمونیست چین در آخرین شماره خود نوشته است که بگدهقان چینی که خود را عقیم کرده تا تمام انرژی اش را صرف بنای سوسیالیسم بکند موفق بدربافت لقب « قهرمان چین » گردیده است . شاک نیست که عده ای با خواندن این خبر اعتراض خواهند کرد که چرا ما با وجود خوردن «روغن نباتی» هیچوقت لقب قهرمان نامزد های گرفتن عنوان « قهرمانی » در آنجا آقدر زیاد میشدند که دولت نمیدانست این لقب پر افتخار را بکی بدهد ؟ همانطور که در اینجاهم زیادی کاندیداها همین اشکال را بوجود آورده است . رضوانده :

چرا مارو گول میزنن ؟! این دوتا خبر داغ اربو بخونین جیگرتون حال بیاد ! ۱- سه سال قبل برای اسفانت جاده بین پهلوی و رضوانده که ۳۰ کیلومتر بیشتر نیست اقداماتی شدو در حدود ۱۵۰۰ حلب قیر خریداری کردند و کنار جاده گذاشتند که اسفالت را شروع کنند، بشکه های قیر دوسه سال کنار جاده نشسته بودند وتصنیف (بیاجانم بقرانیت بیا) (آواز آقای میگن) راز مزه میگردند بالاخره دیروز دعا نشان مستجاب شد ! عملها آمدند وشگه ها را بردند ! (اسفالت هم مالیده ا) ۲- در شماره ۱۴ نوشته بودیم ، مواجب کارمندان ریشه کنی مالاریا را نداده اند ، دیروز نامه ای بدست ما رسید که معلوم شد حرف کا کا توفیق اثر خود را کرده و مواجب آقایان را باسلام ولی بدون صلوات! پرداخت کرده اند . جووونک

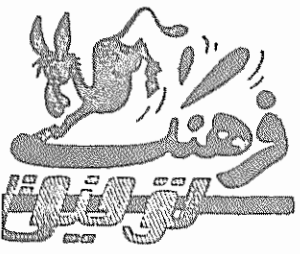
صدای سگی ! همسایه ای زنگ در خانه همسایه خود را صدا در آورد و باتشدد گفت صدای این سگ را ببخوا بآئید مگر نمیدانید دختر من که یکی از بهترین خوانندگان این شهر است میخواهد تمرین کند . صاحبخانه گفت : من حرفی ندارم ، سگ را خاموش میکنم اما همیشه دختر شما اول شروع میکند؟



☆ امید ایران - سازمان برنامه در این یکساله چه کرده ؟
 کاکا : فی الواقع کاری نبوده که نکرده باشه ؟
 ☆ هفتگی : ورود مردان باین دهکده ممنوع است .
 کشیز خا نوم - تو این دوره نمونه تو مردشو پیدا کن ورودش باما !!
 ☆ نورایران : چگونه خوشبخت میشوی ؟
 اتگو لکچی : اگر خدای نکرده !
 ☆ خراسان : تلگراف کردند که این مرد آزاد شود .
 کاکا : خدای که میشه یک تلگراف هم واسه ما بزنند !
 ☆ اولیاء : من درس اسر عمرم لقمه ای نان بدون زحمت نخورده ام .
 توفیق : خوش بحالت اما باز حمتش را هم نخورده ایم !!
 ☆ خراسان : بیمارستان هاموظفند هر بیماری را بمحض ورود برای معالجات مقدماتی بپذیرند .
 کاکا : البته در صورتیکه بیمار یک بغل اسکناس ۵۰ تومنی سرشونه اش سنجاق شده باشه !!
 ☆ فریاد خوزستان : رایو مسکو از انتخابات ایران تحسین می کند .
 همولی : رایو مسکو که قابلی نداره ، رایوی منزل ماهم اینکار راهی کند !
 ☆ هفتگی : در مدارس دخترانه بوسه های زیادی ردوبدل شد .
 کاکا : بما که چیزش نرسید ؟
 ☆ تهرانصورت : ورود دختران بکتاب فروشیها ممنوع شد .
 همولی : البته تاسینما هست کتاب فروشی چیه ؟
 ☆ تربیت بدنی - عدالت هرگز نمیرود و آزادی هیچوقت بگور نمیرود !
 همولی : داداش اول سبچی چه وقت هذیون گفته !
 ☆ گیهان : چگونه دوست شما وکیل شد ؟

« از یاد داشتهای روزانه تلفونچی توفیق ،

محبوب الشعر !
...تلفونچی!
 گوش کن به کمی درد دلما تلفونچی :
 گوش رو نذار روش تورومولا تلفونچی !
 یادداشت بکن واسه کاکا تلفونچی !
 یا لالا قلمی کن همه اش را تلفونچی !
 بنویس ، د بنویس ، دیالالا تلفونچی !
 بنویس همه را واسه آقای مدیریت بنویس واسه ارباب و بنویس واسه پیرت بنویس که فدای قلمت باد حقیرت
 بنویس همه را هرچی که بیگم تلفونچی !
 بنویس مته یک بچنا آدم تلفونچی !
 بنویس : ببتنگ آدم از اینپه سختی بنویس : تم گشته گرفتار کرختی بنویس که تا چند در این حالت لختی بنویس ، فدای تو ؛ د بنویس تلفونچی !
 بنویس که مر ا تاب و توان نیس تلفونچی !
 بنویس که : صفت بزغریش است و طویل است بنویس : ربهام منبع درد کازوئیل است بنویس که : شاکی میگه بیمار و علیل است
 بنویس بکنن چاره دردم تلفونچی !
 بنویس ، بدور تو بگردم تلفونچی !
 بنویس : پدر بنده در آمد ز گرانی بنویس تلفونچی بهمان احن که دانی بنویس که : شد حالت شاکی هیچانی
 بنویس ، دکن این دس و اون دس تلفونچی !
 بنویس ، دیالالا بنویس پس تلفونچی !
 بنویس : که شهریه نموده کسرم خرد بنویس : طلبکار محل آبرویم برد بنویس بمدریت : همه کس حق مرا خورد
 بنویس چه باید بکنم من تلفونچی !
 بنویس ، تو بنویس اقلان تلفونچی !
 بنویس که فریاد رسم غیر کاکا نیس بنویس ، که فردا نگه واس درد تو جان نیس بنویس که شاکی میگه دردش دوسه تانیس
 بنویس بکنن علتو تحقیق تلفونچی !
 بنویس همه را واسه توفیق تلفونچی !

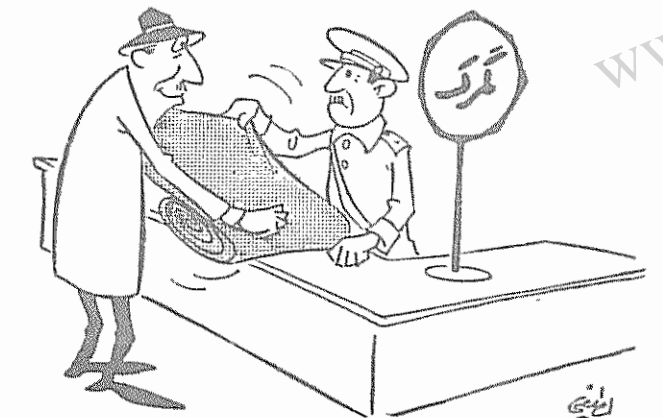


فهنهه
 وزارت دارائی : وزارت که چه بود
 انگشته : دکلا خود ، انگشت جاندار مری : اداره مرغداری « هاشم بازرگان »
 هلیکوپتر : پنکه سیار !
 چشم : عکاس شخصی !
 اهواز : محضر ضا لفظ
 کفش : زندان پا !
 رعد و برق : کنسرت آسمانی
 اهواز : علی راغ
 شانه : مبصر مو !
 کلنگ : مشاور فنی صدراعظم « علی محمد وحید ظاهری »
 دژبان : مادر زن سر باز !
 ماشین تحریر : آهنربائی ک فقط زنه را جذب میکند
 کچل : آدمی که ازش برق میبرد « ایراج شکریان »
 ماست : شیر ورزشکار !
 قیر : آدامس حبشی !
 شیرری : شجاع فیروز آباد
 پاپیون : سیل کلو .
 ماهی دودی : ماهی بی که از نزدیکی های بنزرد شده !

کارهای انجام شده !
 کارهای انجام شده در هفته اخیر بشرح زیر میباشد :
 ۱- گوش دادن هیئت وزیران به گزارش آقای وزیر با دکتری در مورد حمله وحشیانه بکودک هفت ساله .
 ۲- تلگراف آقای صدراعظم به نخست وزیر ایتالیا در مورد حادثه سد ایتالیا و ابراز همدردی با ایشان .
 ۳- شرکت آقای صدراعظم در جشن سالروز چین ملی .
 ۴- وقس علیها ...

قسط اندر قسط
 بطوریکه مخبر دانشگاهی ما گزارش میدهد ، اخیرا اعدای از دانشجویان که پدرشان یک آدم معمولی است و شغلی از قبیل وزارت یا وکالت یا قاچاق مواد مخدره یا ساختن غذا های تقلبی و غیره ندارد ، از اولیاء دانشگاه تقاضا کرده اند که چون اقساط شهریه (گوش شیطان کر ، گوش شیطان کر) یک خورده سنگین است با آنها موافقت شود که هر قسط را در اقساط طویل المدت بپردازند ، چون در غیر اینصورت ، عده زیادی از آنها استعداد درس خواندن را از دست خواهند داد !!

« مأمورین گمرک خرمشهر ۲۰۰۰۰۰ تومان رشوه گرفتند و ۲۲ عدله پارچه ابریشمی را بعنوان پارچه پشمی از گمرک مرخص کردند »
 چراید



مأمور : اینها که ابریشمه ؟
 - پشمش بدون !!

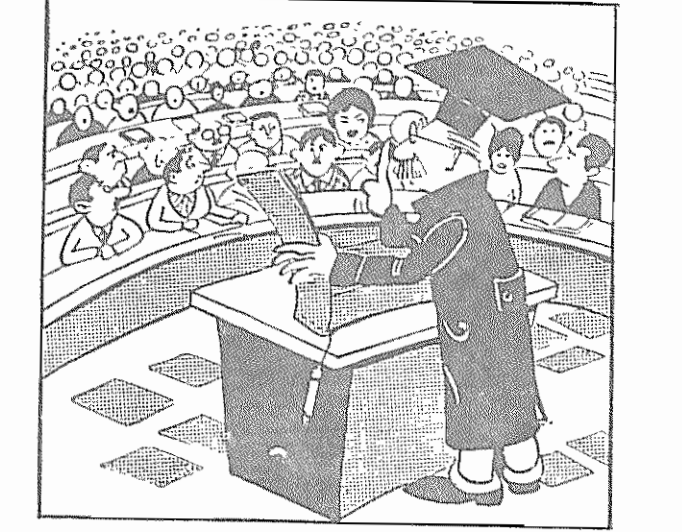
« مطابق تصمیم وزارت دادگستری : سازندگان مواد تقلبی ، فروشندگان هروئین و مواد مخدره و بطور کلی عاملین فساد ، اعدام میشوند نسجراید »

سر چشمه ...
 چنین گفته اند این دم آخری تقلب چنان را روان می کنیم ؛ که نسلش و راقدا از این سر زمین بیک طرفه العین بیجان شود رود بی مها باسوی فساد بیفتد چو آدمکشان گیر دار هروئین فروشند بر مردمان .
 نکتند رندان باد گستری پدر مادر فقر و فاقه در آد چنین بدعتی پیش از این هم که بودا که گوید بر افتاده تخم کلاغ ؟ که بر قول آن شاعر خوشمرام :
 « سرچشمه شاید گرفتن به بیل چوپر شد نشاید گرفتن به پیل »

ترسناید ، کشیز خانوم : ما نمیشویم خودش میترسه !
 ☆ گیهان : جای خارجی باندرول میشود .
 همولی : جای داخلی هم « بیندورول » میشود ؟
 ☆ اطلاعات هفتگی : دختر ها عده میدهند اما بدهمه چیز را فراموش میکنند .
 کاکا : پس معلوم میشه دختر ها هم جزو کله گنده ها هستند !
 ☆ گیهان : حفر تونل زیر دریای مانس بزودی شروع میشود .
 کاکا : قول میدم از راهروی زیر زمینی سبزه میدون زود تر قوم بشه !
 ☆ بانوان : مهمترین برنامه نمایندگان زن در مجلس تأمین کلیه حقوق بانوان است .
 کاکا : آی خانوما دستم بدمانتون ، بینین واسه ما مردها هم میتونین به کاری بکنین ؟
 ☆ اطلاعات : ساختمانهای تازه چند دهکده زلزله زده به شیر و خورشید تحویل داده شد .
 اتگو لکچی : خوب خدا روشکر که شیر و خورشیدی هاهم صاحب خانه شدند .

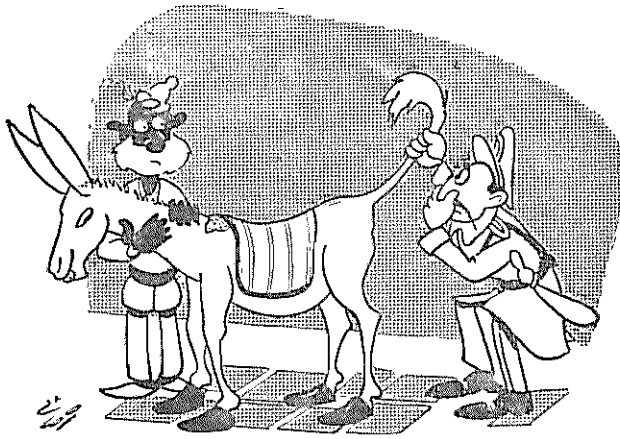
اتگو لکچی : فوتینا میخوای بکم تو هم یاد بگیري ؟!
 سپید و سیاه : و کلا در تمام دوره نمایندگی مصونیت دارند .
 همولی : کاشکی موکلین هم برای بدسال مصونیت داشتند !
 ☆ اطلاعات : برای تکمیل کادر آموزشی عده ای لسانیه آزاد استخدام میکنند .
 کاکا : از کجا میان ؟
 ☆ امید ایران : بچه را از مدرسه

« دانشجویان باید با قسط شهریه بپردازند » - چراید



استاد - تا قسط دوم ، درس را تعطیل میکنیم ، چون باندازه قسط اول درس گوش دادید !

« از طرف اداره پلیس تهران اعلام شد که باید موتورهای گازوئیلی به بنزینی تبدیل شود - جراید »



— بابا موتورالایغ توهم که گازوئیلیه ! ؟



بزرگ نهی بهار میاد . . .

بزرگ نهی بهار میاد
 کمبوزه با خیار میاد
 سبزه و گل درمیادش
 چیز های بهتر میادش
 و اوضاع تو رو برامیشه
 بخت تو یکهو وا میشه
 و تون و پنی گبرت میاد
 فرش و حصیر گبرت میاد
 ارفاقی به توققی میخوره
 توققی به پوققی میخوره
 ارباب تو رئیس میشه
 کارتو راس وریس میشه
 و همینطوری که یکجوری
 نشسته ای باد لخور
 دیکه دیدی که بیخودی
 برای خودت کسی شدی
 آواسه حسابی پا داده
 نونت تو روغن افتاده
 اما بشرط اینکه تو
 هی نکنی یکی بدو
 با اون واین با این واون
 با قوم از ما بهتر
 هرچی میگن گوش کنی
 فال نکنی، جیک نزی،
 و گرنه رندون جهان
 جلوت حسابی در میان
 بیلتو پاروش میکنن
 صداتو خاموش میکنن
 بزرگ نهی بهار میاد
 کمبوزه با خیار میاد
 بناش به فکر نون و آب
 یه گوشه ای بگیر بخواب
 که نون و آب خودش میاد
 درس و کتاب خودش میاد
 وعده از ما بهتر
 و اسه تومیشه آب و نون
 وقتی بهار سر میرسه
 وعده بهتر میرسه
 وعده پائیزت میدن
 جای علف، چیزت میدن



فدوی که مادام العمر سبزه
 دعا گو هستم در حدود بیرایکی نیل
 میشود که یاخچی تقاضا نامه ، پاك
 و پا کیزه یازمیشم داده ام تلفن خانه
 مبار که . و درخواست ایله میشم که
 منه بیر دانه تلفن بدهند بلکه در
 بوسال و زمانه ، ماهم بتوانیم قمیز
 ممیز در کنیم . بوتقاضا تشریفاتی
 هامی سی انجام اولوب ، یعنی پولش
 را ویر میشم ، تعظیم ایله میشم ،
 دولا و راست شده ام چاخان
 ایله میشم مجیز گفتم (آخر
 بوجور مسائل در بیزیم محیط وسیله
 پیشرفت دور !) اما بیلیم من با
 همه بوجرفها چرا تا بو دقیقه دن
 پیشرفت و موفقیت نصیب اولمادی
 و همچنان موجودی هستم فاقد -
 التلیفان !!

البته نجه دفعه به تلفن خانه
 مبار که مراجعه ایله میشم ولی هر
 نه میگویم بابا منیم تلفنم چطور
 شد... بیر دفعه میگویند مثلاًسیم
 نداریم. بیر دفعه میگویند آن طرف
 دن کابل یوخدور . بیر دفعه منه
 پر خاش میکننده کیشی! . مگر که
 « آلتی آی لیخ سن؟ » یعنی مگر
 شما هه هستی؟! منم برای آنکه
 ثابت اولسا شما هه نیستم بلکه
 شصت ماهه متولد اولمیشم . همین
 طور که ملاحظه بویور ریز صبر
 کرده ام و لاند باز هم منیم وظیفه
 صبر و حوصله دور !

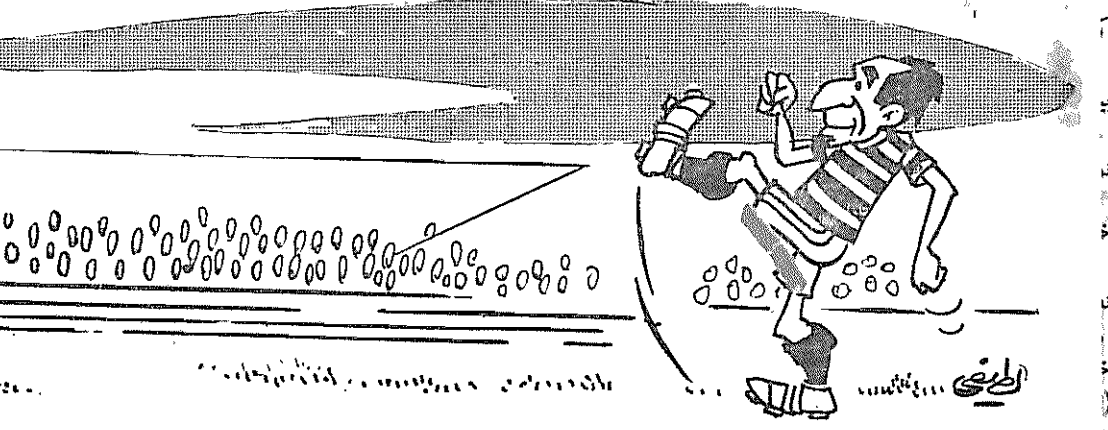
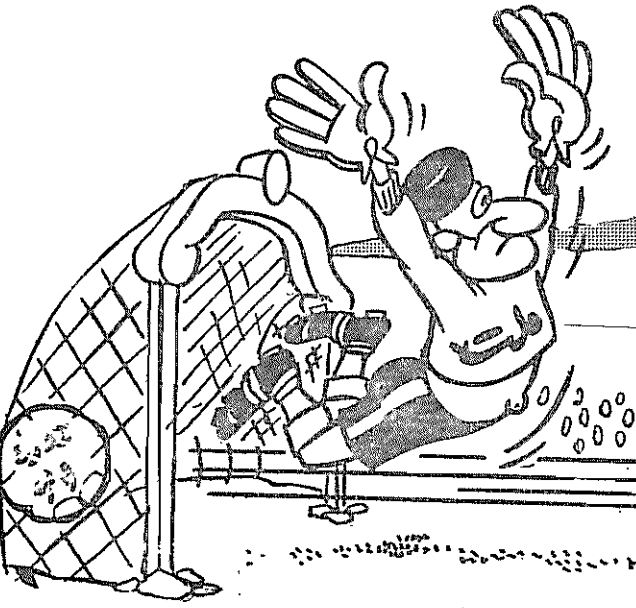
در حال پریشب رفته بودم
 قهوه خانه که بیر ایکی دانه چای
 ایچیم . اوردا نشسته بودم که باز
 آکبلار رمضان سر و کله سی پیدا شد،
 باهم درد دل می کردیم منه پرسید

حرفامو من باهات زدم
 د برودیکه خسته شدم
 قصه ما بسر رسید
 کلاغه بخونهش نرسید!
 ای بزرند ناقلا
 کمون کنم دیگه حالا
 واشده چشم و گوش تو
 بالله بینم ، برو برو!

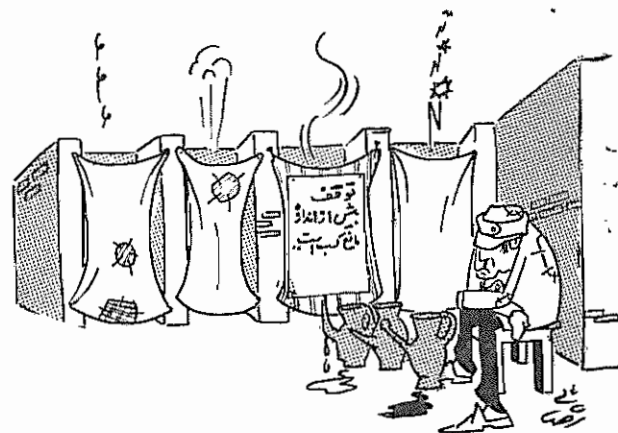
« بمناسبت شروع فصل مسابقات فوتبال »

شوخی!
 وزیر دادگستری گفت :
 - خطر هروئین جدی است
 و ما شدت جلوی آن را خواهیم گرفت.
 کا کا توفیق - شوخی کن!

بامور اقتصاد لطمه ویرسن. یکی از
 اموراتصادی اتوبوس دور، اگر قرار
 اولسا که همه کارها با تلفن حل و فصل
 بشود دیگر سنین آدم مانده، هیچوقت
 اتوبوس دن سوار اولماز! اتوبوس
 که سوار نشدی بامور اقتصاد لطمه
 وارد اولماز. از آن مهمتر اینستکه
 لذتی که در اتوبوس سنه حاصل
 میشود پس از داشتن تلفن حاصل
 اولماز. در صرف اتوبوس دور ماخ،
 معطل شدن، سوار شدن، سرگردان
 شدن، اینها هامی سی عالمی دارد
 که پر از پر از حکمت است در
 حالیکه بعضی کیشی تصور میکنند
 اینگونه عوالم پر از نکبت است!!
 در حال نتیجه چنین اولدی که
 سنه تلفن اگر ندهاند باید بروی
 اولیای تلفن خاندن صمیمانه
 تشکر کنی که سنین منفعتمین منظور
 شده است، و گرنه هی بی چطور هر
 کسه که پول خرج ایلر فوراً به
 تلفن هم میرسه ، باشد!! در عرض
 بوجور آدمها سوار اتوبوس هم نمیشو
 ولذت آپارمازلر...



گل؟!!



بدون شرح!

شهردار گفت: در حوادث اخیر ۱۲ میلیون تومان بهر داری
زبان رسیده

تغاری بشکنند!

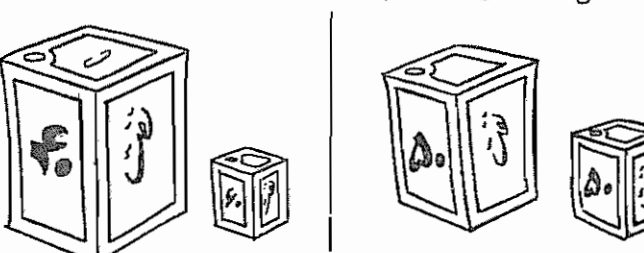
جناب شهرتار شهر تهران شنیدم گفته‌ای از این حوادث رسیده بر بساط شهرداری تریک‌خورده‌ست هر جاتی برقیست بناهایی که کرده شهرداری خیر کن جان من «سیوند» هارا «کیانی» را خیر کن تا بسازد

جناب سر سپور کل ایران که پیش آمد در این کشور بدینسان عالی‌الظاهر زین‌های فراوان شده اسفالت در هر گوشه داغان شده از بن همه یکبارہ ویران بگو «خرم» بیاید سوی تهران بنائی چون «سنا» اعلا وارزان!!

تغاری بشکنند ماسی بریزد جهان گردد بکام کاسه لیسان،

چاه...
«بندگاه آبپاری برای کشیدن چاه در وشت قزوین تقاضای ۱۰۰ میلیون تومان بودجه کرده است»
«کیهان»
توفیق: «خوب بود اول چاه را می‌کنند» «بعد تقاضای بودجه می‌گرد»

«ممکن است اصل ۵۰-۵۰ به ۶۰-۴۰ تبدیل شود»



بدون شرح!

عیب مخفی

جوان نروتمندی بمادر دختری که خیلی علاقه داشت آن جوان دامادش شود گفت:
من همینطوری از دخترستان خوشم می‌آید اما برای گرفتن تصمیم قطعی باید حتماً یکبار نامزدم را لخت و عریان به بینم.
مادر دختر اول عصبانی شد و سخت مخالفت کرد و گفت اینکار خلاف شرع است و بالاخره چون خیلی میل داشت دخترش را بجوان بدهد رضایت داد. دختر هم که از خدا میخواست بلافاصله با جوان داخل اطاقی شدند و یک‌ربع بعد برگشتند!
مادر دختر از جوان پرسید:
خوب دیدش، چطور بود؟
- بله دیدمش، بدن بود اما نمیتوانم او را بگیرم چون دماغش بکخورده کج است!؟
گرفته قفل!

سه پلشک!؟

احمد آقا و محسن خان برای شکار بیچنگلی رفته بودند وسط‌های جنگل ناگهان یک شیر درنده با آنها حمله کرد و احمد آقا که چابک تر بود معطل نشد و سرعت بالای درخت رفت و محسن خان که دست و پا چلفتی تر بود هراسان اینور و آنور میرفت و بالاخره توانست توی سوراخی که چند قدم پائین تر بود برود و آنجا پنهان شود شیر که محسن خان را از دست رفته حساب میکرد بطرف درختی که احمد آقا بالاایش رفته بود برافزاد و زیر آن چمباتمه زد تا هر وقت احمد آقا آمد پائین او را بخورد چند دقیقه‌ای نگذشته بود که محسن خان از سوراخ بیرون آمد به محض اینکه چشم شیر با او افتاد بطرفش حمله کرد و محسن خان مجدداً داخل سوراخ شد! شیر یک خدایزه کشید و دو مرتبه رفت وزیر درخت احمد آقا چمباتمه زد.

هنوز چند دقیقه‌ای نگذشته بود که دوباره محسن خان از سوراخ بیرون آمد و تا چشمش به شیر افتاد که بطرفش می‌آید داخل سوراخ شد! محسن خان با کمال شهامت! این عمل را پنج مرتبه تکرار کرد و بار ششم که عرش را از سوراخ بیرون آورد احمد آقا که از بالای درخت ناظر ماجرا بود گفت:
- مرتیکه مگه خل شدی؟
خبر مرگت چند دقیقه صبر کن تا این شیر بره از وقت بیابرون! محسن خان که تا کرد دشتراز سوراخ بیرون بود نفس نفس زنان گفت:

- چی چی رو چند دقیقه صبر کنم، آخه تو که خیر نداری، یه شیر دینگه هم اینجا پیش من خوابیده!!؟ آل علی

شیرین تر از قند را ارزانتر از قند بخرید شماره هفتقم

تزیین ماهانه

همراه با عینک سحر آمیز و عکسهای سه بعدی (برجسته) با ۲ صفحه کاریکاتور - داستان - شعر - لطیفه - نکته - منتشر شد از روزنامه فروشهای سراسر کشور بقیمت فقط ۱۰ ریال بخرید

بنا بدعای او پک:
در آمد دولت انگلیس از نفت ایران چند برابر مجموع پولیست که از محل نفت عاید ایران میشود
راس راستی که!
وقتی که دعای او پک خواندم و دیدم گشتم زکمر درد گرفتار عقیمی!
شد شرکت سابق جلوم ظاهر و گفتم راس راستی که رحمت به آفند دزد قدیمی!
(فوجعلی)

پیشنهاد برای تشکیل کمیسیون
در فرمانداری تهران کمیسویی تشکیل شده که میخواهد زبان کسانی را که در حادثه اخیر خسارت دیده‌اند جبران کند وعده‌ای هم تا کنون پرسشنامه‌های مربوطه را تنظیم کرده و به کمیسیون داده‌اند. اینک ما پیشنهاد می‌کنیم که هر چه زودتر یک کمیسیون پرداخت خسارت دیگر هم تشکیل شود تا زبان کسانی را که در کمیسیون اولی ثبت نام کرده ولی برائت مراجعات زیاد، کفش و جوراب خود را هم از دست داده‌اند، جبران کند!

انتخابات بوسیله کارت الکتروال انجام میشود

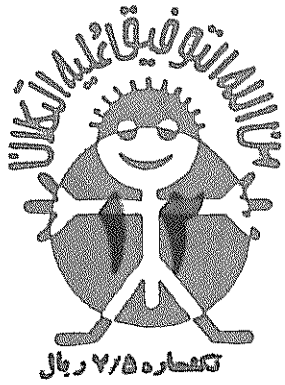


بدون شرح!

ببخانم‌های منتظر الوکاله
چون برای خانم‌هایی که بـوکالت مجلس انتخاب میشوند بالاخره لباس رسمی هم مورد احتیاج است و لباس رسمی هم معمولاً باید سنگین و موقر باشد لذا بدینوسیله به خانم‌های منتظر الوکاله یادآور میشود که لباس رسمی خود را حتماً از پیراهن دکولته و بلوز جین و باسن پلاستیکی انتخاب کنند و خاطر جمع باشند که وزن باسن مصنوعی هر قدر هم ناچیز باشد باز هم آنقدر «سنگین» هست که «وزنی» برای آنها بوجود بیاورد.

توفیق
موسسه دانش و فرهنگ توفیق
مناجبتیاری و پرورش توفیق
جای اداره: خیابان تانبرل
تلفن: ۳۹۶۷۲۰
پاسپورتنی: پان‌په‌ساره

برگه!
قبل از آنکه درباره واقعه ۱۵ خرداد اطلاعیه رسمی صادر شود در تمام محافل صحبت از این بود که «برگه‌ای» که بدست مسئولین مربوطه افتاده «برگه هلو» است در حالیکه بعد از صدور اطلاعیه معلوم شد «برگه قیسی» میباشد زیرا در اطلاعیه مزبور صریحاً اعلام شد کسی که از لبنان به ایران پول می‌آورده اسمش «محمد القیسی» است!



شماره هفتم مجله فکاهی

توزیعات ماهانه

هفتاد و ششمین شماره

در سراسر کشور بقیعت ۱۰ اریال از روزنامه فروشها بخیرید
وبکماه بخندید

توزیعات

شماره ۱۲ پنجمین ۶ تیر ماه ۱۳۴۲ چهل و دومین سال

توزیع روزنامه است و مستقل از هیچ ضرب و دست و جمعیت است که نماند، نقل و قیاس بر مطالب و سبکها را، با لایحه و توزیع بر روز ذکر آف ممنوع است

بدستور نخست وزیر برای کمک به بازار و بازاربان ، کمیته معاضدت بازار، تشکیل میشود !
جراید



:- آی کسیکه باین تاجر آبر و وار کمک میکنی خدا وست و هنده تو محتاج نکنه !!